شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال هفدهم
۳۰ تیر ۱۴۰۴
۲۵ محرم ۱۴۴۷
شماره ۴۵۳۵

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۱۳ %
صبح ۲۸
ظهر ۳۵
عصر ۳۲
شب ۲۵
۲۲ ↓ ۳۵ ↑

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۳۸:۰۰ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۷:۰۳
غروب آفتاب ۱۸:۴۵:۵۱ ● اذان صبح فردا ۰۲:۴۹:۲۱
اذان مغرب ۱۹:۰۶:۲۵ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۳۰:۵۴

اول شخص

یادی از شهید دکتر مصطفی ساداتی ارمکی و خانواده‌اش که توسط رژیم کودک‌کش صهیونی به شهادت رسیدند

روضه‌ای که باید از نو خواند

مریم‌شیعه|از صبح توی آشپزخانه است. سرش را مثل روز قبل، گرم کارهایی می‌کند که اتفاقات را از یادش ببرد. چیزی حدود ۲۴ ساعت از حملات وحشیانه اسرائیل به تهران می‌گذرد. دلش آرام نمی‌گیرد. از خبرهای جسته‌گریخته‌ای که شنیده است، می‌داند که این رژیم جانی دست از سر دانشمندان هسته‌ای ایران برنمی‌دارد و بعد به مصطفی فکر می‌کند. به بقیه فرزندانش گفته بود که اگر روزی اتفاقی برای مصطفی افتاد، اولین نفر به سراغش بیایند. به بچه‌هایش قول داده بود که اگر برای مصطفی اتفاقی افتاد، آن‌قدر بی‌تابی نکند. ۲۴ ساعت از ترور همکاران مصطفی گذشته است و مادربزرگ توی آشپزخانه سرگرم کارهای روزمره است. هنوز خبر ندارد که چند ساعت پیش، در خیابان نارمک چه اتفاقی رخ داده است. صدای لرزان یکی از پسرهایش را که می‌شنود، به سمت صدا برمی‌گردد. همه بچه‌هایش هستند، همه به جز مصطفی. چشم‌های سرخشان، دل مادربزرگ را می‌لرزاند. می‌پرسد: «مصطفی؟» و بچه‌ها خبر شهادتش را می‌دهند. سیل اشک‌هایش اجازه نمی‌دهد کسی را ببیند. بالاخره آن روز شوم از راه رسید. دلواپسی‌هایش رنگ واقعیت به خود گرفت. با دلهره نام «فهیمه» همسر مصطفی را می‌آورد که صدای گریه بچه‌ها بلندتر می‌شود. او در چند ثانیه، پسر و عروسش را از دست می‌دهد. بعد از فهیمه نوبت به نوه بزرگ‌ترش می‌رسد. می‌پرسد: «ریحانه‌ام چه شد؟» که جوابی نمی‌آید. احساس می‌کند، خنجری را توی قلبش فروکرده‌اند. دست‌وپا شکسته این بار نام نوه دیگرش را می‌آورد «از فاطمه چه خبر؟». گریه امان همه را بریده است. این خانه تاریک‌ترین لحظات عمرش را پشت سر می‌گذارد. صدای گریه و فریاد توی خانه پیچیده است. مادربزرگ عاشق «علی»، نوه کوچکش بود. می‌پرسد «قاسم سلیمانی‌ام شهید شد؟»، و شهادت علی، پسر چهارساله مصطفی، قلبش را مچاله می‌کند. علی عاشق سردار سلیمانی بود و دوست داشت قاسم سلیمانی صدایش بزنند. او در کمتر از یک دقیقه، پنج نفر از عزیزترین‌هایش را از دست می‌دهد. پنج عزیزی که برای هرکدام فقط چند ثانیه اشک ریخت و نوبت به دیگری رسید.

هر تابوت، یک روضه

توی گلزار شهدا برای آخرین بار دور یکدیگر جمع می‌شوند. آخرین دورهمی، پیش از این، دورهمی عید غدیر بود. فاطمه و ریحانه با روسری‌های سبزرنگشان توی خانه مادربزرگ حاضر شدند. می‌گفتند و می‌خندیدند و مثل هر سال، از دستان مادربزرگ و پدربزرگ عیدی‌شان را می‌گرفتند. هیچ‌کس فکرش را هم نمی‌کرد که آن، آخرین دیدار باشد. بعد از چیزی حدود یک هفته دل‌تنگی، توی گلزار شهدا با هم وداع کردند. نه تنها خانواده پنج نفره مصطفی، که دو نفر از اعضای خانواده فهیمه هم به شهادت رسیدند. مصطفی به فهیمه گفته بود که ممکن است خانه‌شان امن نباشد و بعد همه با هم به خانه مادر فهیمه رفته بودند. در روزهای نخست فراغ، پاره‌هایی از پیکر همه اعضا خانواده پیدا شد اما خبری از فهیمه و ریحانه نبود. مادربزرگ به نیروهای امداد می‌گوید «تا پیکر ریحانه پیدا نشود، فهیمه هم پیدا نمی‌شود.» ریحانه وابستگی عجیبی به مادرش داشت. مادرش نه فقط الگو که همه زندگی‌اش بود. بعد از روزها تجسس، بالاخره پیکر فهیمه و ریحانه هم پیدا می‌شود. توی گلزار شهدا وقتی مادربزرگ تابوت علی را می‌خواهد، خشکش می‌زند. برای چند لحظه حتی قادر به گریه کردن هم نیست. تابوت علی آن‌قدر سبک است که مادربزرگ می‌فهمد در لحظه انفجار هیچ چیز از عزیزانش باقی نمانده است و داستان هر تابوت، روضه‌ای جداگانه در محرم حسین(ع) و کربلایش است.

جنایات بی‌پایان رژیم کودک‌کش

دکتر سید مصطفی ساداتی ارمکی متولد روستای ارمک کاشان بود. در خانواده‌ای مذهبی و متدین بزرگ شده بود و وقتی که با همسرش، فهیمه مقیمی آشنا شد، فهیمه به همدم و همراه همیشگی‌اش تبدیل شد. آن‌ها صاحب سه فرزند شدند که در زمان شهادتشان ریحانه پانزده سال، فاطمه ۱۰ سال و علی چهارسال داشت. دکتر ساداتی از استادان فیزیک هسته‌ای دانشگاه شهید بهشتی بود و تحقیقات او بر همین حوزه متمرکز می‌شد. او نقش مهمی در پیشبرد برنامه هسته‌ای ایران داشت و با سازمان انرژی اتمی ایران همکاری می‌کرد. او همچنین از چهره‌های تأثیرگذار در پروژه‌های حساس دفاعی کشور بود و هدفش از تدریس در دانشگاه، تربیت نسل جوان و باانگیزه بود. در ۲۴ خرداد و در حمله تروریستی رژیم صهیونی به این خانواده، ساختمان به حدی آسیب دید که یافتن پیکر شهدا امری دشوار و زمان‌بر شد. جنایت‌های رژیم صهیونیستی علیه غیرنظامیان در جنگ دوازده‌روزه، روایت دیگری از جنایات این رژیم کودک‌کش در تاریخ شوم خود بود.

روایت روز

سایه شوم پهپاد روی فرش ترنج

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

ایرانی‌هایی که ما باشیم خیلی عجیب و غریبیم، خیلی جزئیات برایمان مهم است، خیلی حواسمان به همه‌چیز هست، باهوشیم و سریع خودمان را با موقعیت و فضا هم‌دما می‌کنیم. احتمالا توی خانه خودتان یا پدربزرگ مادربزرگتان یک انبر قدیمی برنجی یا برنزی یا آهنی وجود دارد، که دو سر تیغه‌هایش شبیه اژدهاست. آن استاد آهنگر با چه فرایند و آموزشی و در دامان کدام مادر فهیمی قصه خوانده و شنیده و بعد در درونش حلول کرده و بعد وسط طراحی انبر برای نوک تیغه‌ها که باید پهن‌تر باشد و زغال را نگه دارد به جای اینکه یک سطح صاف باشد به ذهنش رسیده که اژدها درست کند. حالا چرا؟ چون اژدها از دهانش آتش بیرون می‌آید و این طراحی اژدها به نوعی ساختن یک قصه است روی یک تکه فلز. همین را تسری بدهید توی استکان‌های کمرباریک که قوس میانه‌اش علاوه بر زیبایی و ظرافت یک گودی در پایین استکان ایجاد می‌کرده و مانع ورود تفاله چای به دهان مهمان می‌شده است.

کتاب‌های فقهی علمای ایرانی را که می‌خوانی گاهی می‌بینی مسائلی طرح کرده‌اند که مثلا روشن‌فکرها این روزها دست گرفته‌اند و می‌خوانند و می‌خندند ولی این‌قدر شعور ندارند که درک کنند ذهن جوال و خیال‌پرداز عالم ایرانی در خلوت و سلوک و سکوت بی‌گوگل و بی‌کتابخانه دیجیتال و بی‌هوش مصنوعی مسئله و فرضش را طرح کرده و پاسخش را هم از میان مستندات و احادیث و آیات استخراج کرده است. مثل همان مسئله معروفی که اگر کسی وارد بیابانی شد و یکهو دید سه فرسخ در سه فرسخ کف زمین را با ورق مس فرش کرده‌اند چه‌جوری تیمم کند یا به کدام سمت نماز بخواند را هم علمای ما جواب داده‌اند و آستینشان خالی نبوده. این‌ها را نوشتم که بگویم زیست ایرانی پر از این جزئیات است، جزئیات است که فرهنگ می‌سازد و فرهنگ مجموعه‌ای است از داشته‌های منقول و غیرمنقول محسوس و نامحسوس مثل معماری و موسیقی و ادبیات و راه‌سازی و غذا و لباس و افسانه و اسطوره که یک پهنه تمدنی را شکل می‌دهد. این جزئیات را خم یک شبه و ده شبه و یک ساله و صدساله نمی‌شود ساخت، نسل‌های متمادی باید بیایند و بروند و هر کدامشان به اقتضا چیزی را بیفزایند یا بپیرایند و طرحی نو دراندازند. وقتی می‌گوییم رژیم غاصب صهیونیست به ایران حمله کرد، یعنی حمله به همان مهندس طراح انبر، همان شیشه‌گر طراح استکان، حمله به آواز و نستعلیق و فرش و بیستون و عالی‌قاپو.

باید مراقب این جزئیات باشیم. باید حواسمان باشد دل یک دله کنیم و مراقب این موزه زنده تاریخی باشیم.

واکنش روز

خاویر باردم، هنرپیشه سرشناس اسپانیایی و برنده جایزه اسکار، با انتشار ویدئویی جنایات امریکا و رژیم کودک‌کش صهیونی را محکوم کرده و نوشته است: «اسرائیل می‌کشد، آمریکا پولش را می‌دهد، اروپا حمایت می‌کند. فقط ما انسان‌های نجیب باقی مانده‌ایم که این نسل‌کشی را محکوم کنیم! سکوت نکنید! وگرنه شریک جرم هستید.» ویدئوی دردناکی که باردم در صفحه اینستاگرامش منتشر کرده، مردی فلسطینی است که کودک شهیدش را در آغوش گرفته و برایش سوگواری می‌کند. درماندگی و اندوه این پدر در فقدان پسربچه‌اش خاویر باردم را به واکنش واداشته تا از تریبونی که در اختیار دارد صدای عدالت و انسانیت باشد.

سکوت در شراکت در جنایات اسرائیل است

استوری گرام

حکایت بی‌نتیجه شمع‌های اول تا چهارم

امید مهدی‌نژاد
شاعر و نویسنده

روزی از روزها یا به عبارت دقیق‌تر شبی از شب‌ها، چهار شمع که در اتاقی تاریک به آهستگی می‌سوختند و ذره ذره آب می‌شدند به گفت‌وگو با هم مشغول بودند. شمع اول، رو به سایر شمع‌ها کرد و گفت: من شمع صلح و آرامشم و اکنون و به خصوص پس از اقدامات این مردک بی‌ناموس نتانیاهو شعله‌ام رو به کاستن گرفته است و دیگر کسی نمی‌تواند مرا روشن نگه دارد. وی سپس با سه شمع دیگر وداع کرد و شعله‌اش رو به خاموشی گذاشت. شمع دوم رو به دو شمع دیگر کرد و گفت: من شمع ایمانم. انسان‌ها مرا فراموش کرده‌اند و به نور من در دل‌های خود نیازی احساس نمی‌کنند. شعله من نیز رو به خاموشی می‌رود و دیگر از کسی کاری ساخته نیست. سپس با اندک نسیمی که از لای پنجره به داخل اتاق وزید، خاموش شد. شمع سوم رو به شمع دیگر کرد و آهی کشید و گفت: آه، مدت‌هاست که آدمیان مرا از خود رانده‌اند و فراموشم کرده‌اند. آدم‌ها دیگر به یکدیگر مهر نمی‌ورزند و برای یکدیگر فداکاری نمی‌کنند و یکدیگر را از دریچه منافع زودگذر خود می‌نگرند و مرا فراموش کرده‌اند. وی سپس آه دیگری کشید و گفت: دیگر هیچ‌کس نخواهد توانست شعله مرا روشن نگه دارد. وی افزود: راستی نگفتم، من شمع عشق هستم. و آرام آرام خاموش شد. در این هنگام دختری وارد اتاق شد و سه شمع را خاموش و یک شمع را روشن دید و از آنجا که خیلی دختر عاطفی‌ای بود گریست و گفت: این شمع‌ها باید روشن باشند تا نور و روشنایی در اتاق جاری باشد، اما تنها یکی از آن‌ها روشن است. شمع چهارم، که تنها شمع روشن اتاق بود، گفت: ای دختر زیبا رو، تا من روشنم نگران نباش، چرا که هیچ دشواری نداریم. وی افزود: تا شعله من باقی است اتاق روشن است و می‌توانی با یاری من نور صلح و ایمان و عشق را به جهان برگردانی. چرا که من شمع امیدم. دختر اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: در این صورت پس من هم نماد انسان امیدوارم، که می‌توانم با امید به ایمان و عشق دست بیابم و صلح را برقرار کنم. سپس شمع امید را برداشت و با آن سه شمع دیگر را روشن کرد. در این هنگام پدر دختر وارد اتاق شد و گفت: چرا تو تاریکی نشستی دختر؟ برق که اومده. وی سپس چراغ اتاق را روشن کرد و شمع‌ها را خاموش کرد و برداشت تا برای نوبت بعدی قطع برق در اثر ادامه ناترازی، در کشوی آشپزخانه بگذارد. بلی، او نیز نماد بابای انسان امیدوار بود که بدون توجه به امیدواری‌های انسان چراغ را روشن می‌کند و شمع‌ها را می‌برد و کولر را خاموش می‌کند و تحلیل‌های سیاسی می‌کند و حکایت‌ها را بدون نتیجه‌گیری به پایان می‌رساند.

کارتون شهر

رضا جنگی

رئیس هیئت مدیره انجمن صنفی دفاتر سفر هوایی و گردشگری:

اقشار متوسط دیگر توان سفر رفتن ندارند!

منبع: شهرآرانیوز

بازتاب

رژیمی که دنیای رنگی را سیاه می‌کند

زردکانلو|در آن دوازده روز جنگ تحمیلی، در آن دوازده روز جنایت رژیم صهیونی، از بیمارستان و مراکز درمانی گرفته تا رسانه و مهدکودک و مدرسه در خاک کشورمان مورد تجاوز رژیم کودک‌کش قرار گرفت. این روزها ویدئویی که دوربین‌های مداربسته از انفجار مهدکودک رنگین‌کمان و شیرخوارگاه آمنه ضبط شده است، در فضای مجازی فراگیر شده و مدام بارنشر می‌شود. ویدئویی که با تماشا کردنش قلب آدم تیر می‌کشد، دلش به درد می‌آید و چشمش خیس می‌شود.

به گفته مدیر مهدکودک در زمان حادثه نزدیک به بیست کودک در محل حضور داشتند که با شنیدن صدای پدافند از مهدکودک خارج می‌شوند و جلو چشم‌هایشان، بازی‌ها، نقاشی‌ها و جهان رنگی کودکانه‌شان، مثل گلی پرپر می‌شود.

در شیرخوارگاه آمنه هم ده‌ها نوزاد و کودک بی‌سرپرست در معرض خطر حملات رژیم صهیونیستی بودند که به گفته یکی از کارکنان این شیرخوارگاه اگر تنها نیم ساعت پیش از انفجار، مددکاران، نوزادان را از محل حادثه دور نمی‌کردند، معلوم نبود چه فاجعه انسانی دیگری را جانیان اسرائیلی رقم می‌زدند.

برای مشاهده ویدئو انفجار مهدکودک «رنگین‌کمان» کد را اسکن کنید.